



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۰ آذر ۱۳۹۲

موضوع کلی: استعمال

مصادف با: ۲۷ محرم الحرام ۱۴۳۵

موضوع جزئی: مطلب چهارم: استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد (مقام چهارم)

جلسه: ۳۶

سال: پنجم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض کردیم مرحوم آخوند مسئله‌ای را تحت عنوان توهم بیان کرده و در صدد پاسخ آن برآمده و آن وقوع استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد در قرآن می‌باشد، ایشان چون قائل به امتناع استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد است در صدد پاسخ از این توهم برآمده که اگر استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد ممتنع است پس واضح است که در قرآن هم نباید چنین استعمالی صورت گرفته باشد. ایشان در مورد روایاتی که برای قرآن هفت یا هفتاد بطن ذکر کرده دو احتمال مطرح و این روایات را بر یکی از آن دو احتمال حمل کرده است؛ ما در جلسه گذشته هر دو احتمال را ذکر و رد کردیم و گفتیم پاسخ ایشان تمام نیست و این توجیهاات برای روایاتی که می‌گوید: «له ظاهرٌ و باطن» تمام نیست.

کلام محقق عراقی:

محقق عراقی هم پاسخی از این توهم داده - محقق عراقی هم با اینکه در مسئله استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد قائل به تفصیل بود ولی فی الجمله بر استحاله استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد دلیل اقامه کرد لذا ایشان هم باید به نوعی روایات دال بر استعمال الفاظ قرآن در اکثر از معنای واحد را توجیه کند و باید مثل مرحوم آخوند مشکل استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد در قرآن را حل کند - راه حل ایشان برای روایاتی که بر وجود بطون متعدد برای الفاظ قرآن دلالت دارد این است که مراد از بطون مصادیق مختلف و متعدد یک معنای کلی است که این مصادیق از حیث ظهور و خفاء مختلف هستند، یعنی الفاظ قرآن برای یک معنای کلی وضع شده‌اند که آن معنای کلی همان معنای ظاهری الفاظ است، ظاهر قرآن یک معناست و الفاظ در معانی ظاهر خود استعمال شده لکن آن معنی یک معنای جامع و کلی است که دارای مصادیقی است که این مصادیق بر ما مخفی هستند و خفاء این مصادیق باید توسط مَنْ خوطب به که نبی مکرم اسلام (ص) و ائمه (ع) می‌باشند بر طرف شود لذا مستعمل فیه این الفاظ واحد است و تعدد مصادیق موجب نمی‌شود مستعمل فیه هم متعدد شود.

پس در واقع الفاظ قرآن در یک معنای کلی استعمال شده‌اند که مصادیق مختلف دارد مثل اینکه «العلماء» یک لفظ است که در یک معنی استعمال شده ولی مصادیق زیادی دارد، در ما نحن فیه هم الفاظ قرآن در یک معنای واحد کلی که معنای ظاهری آنهاست استعمال شده‌اند ولی دارای مصادیق مختلفی هستند که ما قدرت تشخیص آن مصادیق را نداریم و باید توسط پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) تبیین شوند و به چنین استعمالی استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد اطلاق

نمی‌شود بلکه الفاظ قرآن در معنای واحد که معنای ظاهری آنها باشد استعمال شده لکن مصادیق مختلفی دارد که به واسطه خفائی که دارند به آنها بطون گفته می‌شود.^۱

بررسی کلام محقق عراقی:

اصل کلام محقق عراقی سخن خوبی است ولی اینکه بخواهیم این سخن را در همه موارد بپذیریم مشکل است، وقتی ما می‌گوییم الفاظ قرآن در یک معنای کلی که همان معنای ظاهری است استعمال شده‌اند اگر نسبت ظاهر به باطن بخواند نسبت کلی به مصداق باشد لازمه‌اش این است که آن کلی و جامع حقیقی باید بین همه مصادیق وجود داشته باشد، وقتی گفته می‌شود: برای «العلماء» مصادیق زیادی وجود دارد قدر مشترک بین همه آن مصادیق عالم بودن است لذا یک جامع حقیقی بین همه مصادیق «العلماء» وجود دارد، حال سؤال این است که در مواردی که بطون مختلف برای قرآن گفته شده آیا این بطون همگی یک جامع حقیقی دارند و آیا قدر مشترکی بین همه آنها وجود دارد که گفته شود آن قدر مشترک و جامع حقیقی و آن معنای واحد کلی همان معنای ظاهری است و مصادیق‌اش مختلف است؟ این مطلب در بعضی موارد قابل قبول است ولی در بسیاری از موارد این چنین نیست مثلاً در مورد «لؤلؤ و مرجان» که بر امام حسن (ع) و امام حسین (ع) تطبیق شده نمی‌توان گفت این دو برای معنای ظاهری خود که صدف و مروارید باشد وضع شده و این معنای ظاهری که یک معنای جامع کلی است نسبت به امام حسن (ع) و امام حسین (ع) نسبت کلی به مصداق است، گاهی این دو اصطلاح مجازاً تطبیق می‌شود، یعنی گفته می‌شود «لؤلؤ و مرجان» برای یک معنایی وضع شده و بالکنایه در امام حسن (ع) و امام حسین (ع) هم بکار می‌رود که در این صورت استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد نیست بلکه مجاز است ولی نمی‌توان این دو را موضوع برای یک معنای کلی دانست و گفت از باب تطبیق کلی بر مصادیق بر امام حسن (ع) و امام حسین (ع) هم منطبق می‌شوند.

پس به نظر می‌رسد سخن محقق عراقی به نحو کلی و عام قابل قبول نیست؛ چون لازمه اینکه نسبت معنای ظاهر با معنای باطن نسبت کلی به مصداق باشد وجود یک قدر مشترک بین همه مصادیق است در حالی که بعضاً مشاهده می‌شود بین بطون مختلفی که برای آیات قرآن بیان شده چنین قدر جامعی وجود ندارد، مثلاً «صلاة» در آیه شریفه «ان الصلاة تنهی عن الفحشاء و المنکر» یک معنای ظاهری دارد که همان عبادت مخصوص است ولی در بعضی روایات «صلاة» به امیرالمؤمنین (ع) تفسیر شده در حالی که هیچ قدر جامعی بین عبادت مخصوص و امیرالمؤمنین (ع) وجود ندارد لذا به نظر می‌رسد فرمایش ایشان تمام نباشد.

حال سؤال این است که روایات دال بر اینکه «له ظاهر و باطن» که به حد تواتر معنوی یا اجمالی هم رسیده‌اند چگونه توجیه می‌شوند؟

۱. نه‌ایة الافکار، ج ۱، ص ۱۱۷.

حق در مسئله:

الزامی برای توجیهاتی که مرحوم آخوند و محقق عراقی ذکر کردند وجود ندارد- مرحوم فیض کاشانی هم توجیهی را که محقق عراقی ذکر کرده اشاره نموده و شاید محقق عراقی هم این توجیه را از مرحوم فیض اخذ کرده باشد- چون اشکالی ندارد ما ملتزم شویم به اینکه در قرآن لفظ در اکثر از معنای واحد استعمال شده است، وقتی ما در مقام اول اثبات کردیم عقلاً هیچ محذوری از استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد لازم نمی‌آید و جواز چنین استعمالی را ثابت کردیم، همچنین در مقام دوم که بحث در صحت و بطلان استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد بود، گفتیم چنانچه قرینه‌ای وجود داشته باشد هیچ اشکالی ندارد لفظ در اکثر از معنای واحد استعمال شود، ما در مقام دوم گفتیم به لحاظ قواعد ادبی اگر قرینه‌ای بر استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد داشته باشیم اشکالی ندارد لفظ در اکثر از معنای واحد استعمال شود، در ما نحن فیه هم در رابطه با الفاظ قرآن اشکالی ندارد گفته شود قرآن که دارای ظاهر و باطن است به این معناست که یک لفظ دارای چند معناست و الفاظ قرآن از موارد استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد هستند که البته آن معانی را همه نمی‌فهمند و فقط معنای ظاهری آن الفاظ است که توسط ما درک می‌شود ولی ما توانایی و قدرت فهم معانی باطنیه قرآن را نداریم و اینکه ما نمی‌توانیم معانی دیگر الفاظ قرآن را بفهمیم دلیل بر عدم قابلیت الفاظ برای استعمال در معانی متعدد نیست.

نتیجه: بنابراین به استناد روایاتی که می‌گوید: «له ظاهرٌ و باطنٌ» عرض می‌کنیم الفاظ قرآن دارای معانی متعدد هستند و متکلم هم از آن الفاظ همه آن معانی را اراده کرده لکن هر کسی در حد فهم خودش از آن الفاظ یک معنایی را می‌فهمد. لذا استعمال الفاظ قرآن در اکثر از معنای واحد هیچ مشکل و محذوری را در پی نخواهد داشت؛ چون چنین استعمالی عقلاً محال نیست و از نظر قواعد ادبی هم عرض کردیم اگر قرینه‌ای بر استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد باشد چنین استعمالی اشکالی نخواهد داشت و در مورد الفاظ قرآن هم ما قرینه داریم لذا استعمال الفاظ قرآن در اکثر از معنای واحد هیچ مشکلی نخواهد داشت. پس هیچ ضرورتی ندارد تلاش کنیم تا روایات دال بر وجود بواطن کثیره برای ظواهر الفاظ قرآن را توجیه کنیم بلکه می‌گوییم استعمال الفاظ قرآن در معانی متعدد اشکالی ندارد لکن یکی از آن معانی که معنای ظاهری الفاظ است برای ما قابل فهم ولی درک و فهم بقیه معانی که معانی باطنیه هستند برای ما مشکل است و فقط وجود مقدس پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) که من خوطب به قرآن هستند آن معانی را درک می‌کنند.

«هذا تمام الکلام فی البحث عن استعمال اللفظ فی اکثر من معنی واحد»

جمع بندی مباحث گذشته:

ما از ابتدای اصول تا اینجا بعد از تعریف علم اصول، موضوع علم اصول و فایده آن عمدتاً دو موضوع اصلی را مورد بحث قرار دادیم؛ یکی بحث وضع و دیگری بحث استعمال.

گفتیم در بحث استعمال چهار مطلب باید مورد بحث قرار گیرد:

اول: حقیقت استعمال.

دوم: اقسام استعمال، گفتیم استعمال بر دو قسم است؛ استعمال اللفظ فی اللفظ و استعمال اللفظ فی المعنی.
سوم: اقسام استعمال اللفظ فی اللفظ که عبارت بود از: اطلاق اللفظ و ارادة شخصه، اطلاق اللفظ و ارادة مثله، اطلاق اللفظ و ارادة صنفه و اطلاق اللفظ و ارادة نوعه.

و اقسام استعمال اللفظ فی المعنی که دو قسم بود: حقیقت و مجاز.

چهارم: استعمال اللفظ فی اکثر من معنی واحد.

آنچه مربوط به شؤون استعمال بود را اشاره کردیم، البته علامات حقیقت و مجاز را که عبارت بود از: اطراد، تبادر، صحت حمل و تصریح لغوی قبلاً در بحث وضع تحت عنوان امارات الوضع مورد بررسی قرار دادیم.

چند بحث دیگر از مباحث الفاظ باقی مانده که آنها را هم باید مورد بررسی قرار دهیم؛ یک بحثی تحت عنوان تعارض احوال وجود دارد که هم به وضع مربوط می شود هم به استعمال، منظور از تعارض احوال، تعارض احوال وضع یا استعمال است؛ مثل اینکه امر یک لفظ دایر شود بین حقیقت و مجاز. بحث دیگری که باید به آن پردازیم بحث حقیقت شرعیه است که این بحث هم از متممات بحث وضع و استعمال است. پس از آن بحثی که باید مورد بررسی قرار گیرد بحث صحیح و اعم است. البته در بین مباحث مطرح شده از مباحث الفاظ ما به بحث اشتراک پرداختیم چون نزاعی بی حاصل است که ثمره‌ای بر آن مترتب نمی شود.

«والحمد لله رب العالمین»